

خداوند حقیقت را روشن می‌کند

خداوند هر از گاه با وارد کردن تلنگرهایی بر ما باعث می‌شود بینش و دیدگاه‌مان واضح‌تر و شفاف‌تر شود و در آن لحظه بهتر و راحت‌تر بتوانیم تصمیم بگیریم. برای مثال، پس از آن که تصادف رانندگی شدیدی را پیش روی خود ببینیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ احتمالاً تا مدتی دوست نداریم خنده و شوخی کنیم، با سکوت در خود فرو می‌رویم، نسبت به دنیا و هیاهوی آن بی‌تفاوت می‌شویم و دست‌کم تا لحظاتی زندگی را سخت نمی‌گیریم.

دیدگاه‌مان باز و گسترده می‌شود و هم‌زمان شاکر و متواضع می‌شویم. از این رو، در آن لحظه بر خود مسلط می‌شویم و اهمیتی نمی‌دهیم چه کسانی دور و برمان هستند یا به ما نگاه می‌کنند. قضاوت نمی‌کنیم و خواسته یا آرزویی نداریم. در این حالت، افسار از دست منیت خارج و صدایش خاموش می‌شود.

روند روانشناسی موجود در ورای نگرش و دیدگاه حیرت‌انگیز است. بیایید عملکرد آن را بررسی کنیم:

شخصی در اثر یک تصادف به شدت مجروح می‌شود و بعد، مدت‌ها زحمت و سختی می‌کشد تا دوباره بتواند روی پاهایش بند شود. به احتمال قوی، او از این که دوباره توانسته سلامت خود را باز یابد و راه برود همواره شاکر و شکرگزار خواهد بود. از طرفی، احساس شکرگزاری شخصی که خطر تصادف از بیخ گوش وی گذشته است پس از دقایقی فراموش می‌شود. آیا کسی که خوش‌اقبال‌تر بوده و به سلامت از خطر جسته است نباید شاکرتر از فردی باشد که مجروح شده؟ هرچه باشد، او مجبور نبوده که جراحی‌های دردناک و ماه‌ها

تلاش و تمرین برای توان بخشی را متحمل شود! شگفت‌انگیزتر این که، شخصی که اصلاً در معرض خطر تصادف قرار نمی‌گیرد و شاید در عوض در مکانی امن با خیالی آسوده یک فنجان قهوه‌ی داغ نوش جان می‌کند، هیچ دلیلی برای شکرگزاری نمی‌بیند!

آیا این عجیب نیست که کسی که دچار مصیبت می‌شود و بر آن غلبه می‌کند یک عمر شکرگزار است؛ کسی که از خطر تصادف می‌جهد شکرگزاری‌اش دیری نمی‌پاید و حتی شاید از این که در معرض خطر قرار گرفته تا لحظاتی شاکی هم بشود؛ و وقتی هیچ اتفاقی برای‌مان نمی‌افتد، به جای این که شکرگزار باشیم، مثلاً از وضعیت ترافیک شکایت داریم؟!

دلیل این که احساس شکرگزاری اغلب کوتاه و زودگذر است این است که معتقدیم آنچه داریم حقیقت است و استحقاق آن را داریم. اگر در منطقه‌ای جنگی قرار بگیریم و سالم به مقصدمان برسیم احتمالاً شکر به جا می‌آوریم. اما اگر سفر کردن را تهدیدی بر جسم و جانمان تلقی نکنیم، آن‌گاه سالم رسیدن از نقطه‌ی الف به نقطه‌ی ب اهمیت چندانی برای ما نخواهد داشت. در واقع، چرا برای چیزی که توقعش را داریم باید شاکر باشیم؟ مگر نه این که آن باید این‌گونه باشد!

وقتی واقعیت با توقعات و انتظارات ما مغایرت داشته باشد تازه متوجه می‌شویم که در یک آن ممکن است از «حقوق لاینفک» خود محروم شویم. شخصی که بدون حادثه‌ی خاصی رانندگی می‌کند هیچ تهدیدی برای سلامت و جان خود نمی‌بیند. از دیدگاه او، زندگی این‌گونه است. اما بعد از این که خطری از بیخ گوشش رد می‌شود، متوجه می‌شود که حوادث غیرمنتظره هر لحظه در کمین است، و از

این رو خدا را شاکر می‌شود که بلا از سرش رفع شده و از نعمت‌هایی که دارد محروم نشده است. اگر تصادفی صورت گیرد، تأثیر شدیدتری بر جای می‌گذارد، زیرا در این حالت دنیای او، یعنی همان واقعیت او برای همیشه دگرگون می‌شود^۱. وقتی تضمینی وجود نداشته باشد که او دوباره بتواند راه برود، آن‌گاه که مجدداً بتواند روی پاهایش بایستد و راه برود، قدر این نعمت را می‌داند.

هرچه دیدگاه وسیع‌تری در زندگی داشته باشیم، قدردانی و شکرگزاری ما عمیق‌تر و پایدارتر خواهد بود. در این حالت برای این که خوشحال و شادمان باشیم لازم نیست اتفاق خاصی رخ دهد؛ و در همه حال قدردان نعمت‌هایمان هستیم. دلخوری و ناامیدی ما از زندگی و کمبودهایش به میزان خودبینی و خودمحوری ما بستگی دارد. توقعات و انتظارات اشخاص خودمحور هیچ‌گاه برآورده نمی‌شود، همواره فکر کمبودها و نداشته‌هایشان هستند و گویی دنیا به ایشان بدهکار است. آنان همواره خود را یک قدم عقب‌تر از خوشبختی و قناعت می‌دانند و پیوسته به دنبال چیز جدیدی هستند که وعده‌ی رضایت ابدی را به آن‌ها بدهد. کسی که از درون احساس تهی بودن کند به دنبال این است که خلاء خود را با عوامل بیرونی پر کند و از این رو همواره حرص می‌زند.

۱. به همین دلیل است که شخصی می‌تواند با وجود نشانه‌های بیماری دردناک، سال‌ها مراجعه به پزشک را به تعویق اندازد، اما به محض این که وقت ملاقات با پزشک گذاشته می‌شود، اضطراب و نگرانی او شدت می‌گیرد و نشانه‌های بیماری تشدید می‌شود، چراکه اکنون این شخص در واقعیت خود احتمال «یافتن چیزی» را پذیرفته است. و باز به این دلیل است که فردی ماه‌ها از خریدن کالای مورد علاقه‌ی خود طفره می‌رود و بالاخره وقتی آن را سفارش می‌دهد، حاضر است پول بیشتری برای پست سریع‌السییر آن بپردازد.